

علل و عوامل رسمیت یافتن تشیع در بیجاپور

زهرآقامیری*

دولت عادلشاهیان (۸۹۵-۱۰۹۷) به رهبری یوسف و برخاسته از دولت بهمنیان (۷۴۸-۹۳۴) در دکن بودند. سلاطین بهمنیه اقدام به حمایت افراد مهاجر به ویژه ایرانیان نمودند؛ از جمله این افراد محمود گاوآن بود که پس از مرگ او دولت بهمنیان در پریشانی افتاد و هریک از فرماندهان زیردست از جمله یوسف با مشاهده بی‌اقتداری سلطان، در صدد استقلال برآمدند و دکن را برای اهداف توسعه طلبانه خویش مناسب دیدند. یوسف عادلشاه متأثر از اندیشه‌های محمود گاوآن، وزیر ایرانی بهمنیان، دولتی به‌نام عادلشاهیان با مذهب تشیع در بیجاپور بنیانگذاری کرد که نزدیک به دو قرن استقرار یافت. یوسف و هفت تن از نوادگانش با حمایتی که از دانشمندان، ادیبان و شاعران شیعی و غیر شیعی به عمل آوردند، بیجاپور محل مناسبی برای رشد و نمو آنان به شمار می‌آمد.

پیرامون یوسف عادلشاه و عادلشاهیان مقالات و آثار پراکنده‌ای وجود دارد اما از جهت اقدام پراهمیتی که یوسف در دکن بدان مبادرت ورزید آنگونه که شایسته است تاکنون به این مسأله پرداخته نشده است. بنابراین با روش کتابخانه‌ای و با بهره‌گیری از منابع دست اول و تحقیقات جدید به این ناگفته‌ها اشاره می‌شود.

سلسله عادلشاهیان با یوسف عادل‌خان سوائی یا ساوهای آغاز می‌شود^۱ که به گفته فرشته او فرزند سلطان مراد عثمانی است و در طی حوادثی به ایران آمد سپس بواسطه رؤیایی که دید متحول شد. یوسف در خواب حضرت خضر را دید که مژده دولت یافتن وی را در هند داد^۲. یوسف در سال ۸۶۰ ق عازم سفر هند شد و از راه دریایی هرمزگان به دابل رسید. یوسف در ابتدا به وسیله توجه ملک‌التجار محمودگاوآن به ریاست اصطبل بهمنیان رسید.

دولت بهمنیان (۷۴۸-۹۳۴) اولین دولت مستقل در دکن بودند که دارای خاستگاه ایرانی بودند و با تشکیل حکومت اقدام به تشویق ایرانیان و سادات برای ورود به دکن کردند. از جمله سلطان فیروز (۸۰۰-۸۲۵)، هشتمین پادشاه بهمنیان، با فرستادن کشتی‌هایی از گوا و چائول آمدن مهاجرین را به دکن سرعت و سهولت بخشید.^۳ مهاجرین جمعیتی به نام غریبان یا آفاقیان بودند که از ایران، عراق، مکه و مدینه آمده بودند و در کنار دکنی‌ها قرار گرفتند، در واقع وجود و ثبوت افراد غیر دکنی باعث گسترش و جذب افراد بیشتری می‌شد.^۴ آفاقیان که اغلب از سادات و شیعیان بودند با ورود خود به دکن، نقش‌های بسیار مهمی در روند مسائل اجتماعی، سیاسی و علمی ایفا کردند و با یافتن مناصبی چون وزارت و صدارت در دربار حضور یافتند. تأثیر و نفوذ مهاجران، سلاطین بهمنی را وادار می‌کرد که به این گروه، توجه ویژه‌ای نشان دهند. در واقع سادات مهاجر از ایران و سرزمین‌های عربی به دکن در این دوره، اولین هسته‌های تشیع در دوره بهمنیان را تشکیل دادند.^۵ از جمله این افراد محمود گاوآن، وزیر بهمنیان، و یوسف عادلشاه بودند^۶ که به خدمت دولت بهمنی درآمدند و توانستند مناصب برجسته‌ای به خود اختصاص دهند.

مذهب همه سلاطین بهمنی به جز تاج‌الدین فیروز و برادرش، شهاب‌الدین احمد اول (۸۲۵-۸۳۹)، حنفی بود^۷، اما این بدین معنی نیست که سایر سلاطین نسبت به ائمه شیعه بی‌توجه بودند، بلکه آنان نیز مانند صوفیان سنی مذهب برای علی^(ع) مقام وارسته‌ای قائل بودند.^۸ وجود نام‌های مبارک علی، فاطمه، حسن و حسین در برخی از کتیبه‌های بناهای این دوره مبنی بر ارادت و توجه سلاطین بهمنیان نسبت به امامان شیعی است^۹ در واقع اولین هسته تشیع که پس از بهمنیان به صورت دین رسمی پذیرفته شد، در دوره همین پادشاهان پایه‌ریزی شد.^{۱۰}

مذهب بیشتر سلاطین بهمنی سنی بود اما حضور دانشمندان با نفوذ شیعی، زمینه را برای بروز اندیشه‌ها و گرایش‌های شیعی فراهم آورد. در ابتدا تاج‌الدین فیروز تحت تأثیر اندیشه‌ها و آموزه‌های شیعی قرار گرفت^{۱۱} این آشنایی توسط وزیر بهمنیان فضل‌الله اینجو انجام گرفت. به نظر رضوی اینجو شیعه مذهب بود اما تقیه می‌کرد^{۱۲}، ولی شروانی درباره شیعه بودن اینجو یقین کامل دارد^{۱۳}. اینجو از جمله اولین و مؤثرترین افرادی بود که باعث آشنایی دکنیان با فرهنگ و مذهب تشیع شد^{۱۴}.

در دوره احمد اول (۸۲۵-۸۳۹) توجه به شیعیان و سادات بیشتر شد. سید محمد گیسودراز (۷۲۰-۸۲۴) که در دوره تاج‌الدین فیروز (۸۰۰-۸۲۵) به دکن وارد شده بود دارای تمایلات شیعی هم بود و توانست احمد شاه (۸۲۵-۸۳۹) را تحت تأثیر اندیشه‌های شیعی قرار دهد و شاه را به تشیع متمایل کند^{۱۵}.

محمود گاوآن یا قاوان متولد قاوان گیلان بود که به عنوان تاجر در دوره احمدشاه بهمنی

دوم (۸۳۹-۸۶۲) به دکن آمد و لقب ملک‌التجار گرفت و از آنجایی که دست توانایی در اداره امور داشت به مقام‌های بالایی نیز رسید. شایان ذکر است که قدرت تدبیرش در تقسیم قدرت بین آفاقی‌ها و دکنی‌ها، موجب شد که رقابت‌های منفی و کشمکش‌ها را تا حدودی کاهش دهد.^{۱۶} محمود گاوآن بدون شک تأثیرگذارترین فرد شیعی ایرانی در زمینه‌های مختلف سیاسی، علمی و اجتماعی بود.^{۱۷} هالیستر از جمله دلایلی که برای شیعه بودن وی بر شمرده عبارتست از به کار بردن عبارت «به محمد و حیدر»، دیگری ارتباط گاوآن با شاه نعمت‌الله ولی که خود یک شیعه بود.^{۱۸} البته دلیل دیگری را نیز می‌توان افزود، یوسف عادلشاه چون تحت تأثیر افکار شیعی گاوآن قرار داشت پس از استقلال بیجاپور، تشیع را به عنوان مذهب رسمی اعلام کرد.

یوسف هنگامی که به نیروهای محمود گاوآن پیوست توانست میان سایر غلامان ترک از خود لیاقت و شایستگی نشان داد و سپس به سپاه نظام‌الملک^{۱۹} پیوست. پس از نظام‌الملک و از طرفی مرگ سلطان محمد سوم بهمنی (حک: ۸۶۷-۸۸۷) و پدید آمدن هرج و مرج، یوسف در صدد گردآوری نیرویی کارآمد برآمد^{۲۰} و در بیجاپور به تربیت سپاه پرداخت. برای تشکیل سپاه، نامه‌ای به نخبگان ایران و جزیره‌العرب فرستاد و از آنان دعوت به عمل آورد. اینگونه شد که شمار زیادی از دانشمندان و تاجران ایرانی، عرب و ترک به سوی دکن روانه شدند تا هم در عرصه سیاسی و هم علمی و اقتصادی فعالیت کنند و هم در سپاه یوسف ظاهر شوند. یوسف پس از فراهم آوردن سپاهی متشکل از ایرانیان، اعراب و دکنیان و مشاهده نابسامانی دولت بهمنیان در سال ۸۹۶ ق اعلام استقلال کرد و خود را شاه نامید و بیجاپور را مرکز دولت خود برگزید.^{۲۱}

شهرت یوسف عادلشاه به تشکیل دولت عادلشاهیان نبود بلکه به برگزیدن مذهب تشیع بود، نخستین بار بود که مذهب تشیع به دست یوسف عادلشاه در دکن رسمیت یافت^{۲۲}. تا پیش از یوسف مذهب سلاطین بهمنی (۷۴۸-۹۳۱) مذهب حنفی بود اما یوسف که متأثر از اندیشه‌های شیعی بود مذهب تشیع را به عنوان دین رسمی دولت خویش قرار داد؛ به همین جهت مدت زیادی از دوره حکومتش را صرف نبرد با مدعیان داخلی نمود. مدعیانی که هر یک به بهانه تغییر مذهب وی با او به نبرد پرداختند^{۲۳}.

یوسف علاوه بر جنگ با مدعیان داخلی نبردی هم با مسیحیان در پی باز پس گیری بندر گوا داشت، او با سپاه بزرگی بر آن‌ها حمله‌ور شد و عده زیادی را به قتل رساند و توانست این نواحی را به تملک خود درآورد^{۲۴}.

عواملی چند موجب اتخاذ این تصمیم شدند که به شرح پرداخته می‌شوند:

۱. انگیزه‌های سیاسی و مذهبی: به سبب وابستگی و پیوستگی انگیزه‌های مذهبی و سیاسی این دو عامل با هم مورد بحث قرار می‌گیرد. در بررسی تاریخی دولت‌ها و حکومت‌ها

مسأله‌ای که بیش از همه دارای اهمیت است، اهداف و انگیزه‌های سیاسی است. این تدبیر و سیاست است که دولتی را گاهی به صلح و گاهی به نبرد تشویق می‌کند، گاهی به این فرقه و گاهی به آن مذهب متمایل می‌کند. در واقع کسب قدرت و جلب منافع فردی علت اصلی انگیزه‌های سیاسی بوده است.

درباره اصل و نسب یوسف نیز اختلاف نظرهایی وجود دارد که بدان اشاره می‌شود؛ شروانی که درباره دکن اثر شایسته‌ای به یادگار گذاشت، به نقل از رفیع‌الدین شیرازی، نویسنده‌ای که در درباره عادلشاهیان می‌زیست، یوسف عادلشاه را از نسل محمد بیگ، از امرای ساوه می‌داند و نه از سلاطین عثمانی^{۲۵}. از طرفی دیگر باسورث که تحقیقات مفصلی درباره خاندان‌ها و حکومت‌های پادشاهان انجام داده است، اصل و نسب یوسف را ایرانی می‌داند و داستان فرشته را که او از پادشاهان روم بود و سپس به ایران آورده شد، قصه‌ای بیش نمی‌داند^{۲۶}. از این گفته چنین بر می‌آید که او نیز به مانند سایر ایرانیان و مهاجران دیگر در ابتدا به دنبال اهداف شخصی و تأمین نیازهای اقتصادی و غیره بود، لیکن وقتی شرایط را مساعد برای بهره‌برداری دید به تمام معنا سود جست.

پیرامون زندگانی یوسف عادلشاه رؤیا و نذری است که ابتدا سخن از دیدن حضرت خضر در رؤیاست که وعده دولتمند شدن در هند را به یوسف داد^{۲۷} و سپس نذر او در برابر مخالفینش. از قبیل رؤیاهای یوسف در ادور مختلف تاریخ در مورد فرمانروایان و شاهان بسیار روایت شده و در صحت و سقم و پذیرش آن جای بسی تأمل است که آیا به‌راستی رخ داده و یا در اصل افسانه‌ای بیش نبوده است. آشکار نیست که آیا شاهان عادلشاهی آن را مطرح کرده‌اند و یا اینکه از طرف دیگران در دوره خودشان و یا بعد از آنان مطرح شد. پس از تشکیل دولت ایرانی تبار بهمنیان، به نظر می‌رسد بیشترین علت مهاجرت ایرانیان به هند به ویژه دکن برای کسب مناصب بالای دولتی بود، رؤیایی هم که علت رفتن یوسف به هند را توجیه می‌کند در واقع تنها یکی از دلایل صوری است و انگیزه اصلی همان کسب جایگاه و منزلت بالاتر در دکن بود. همانند رؤیای شاه اسماعیل صفوی در هنگامی که اعلام رسمی مذهب تشیع نمود، در واقع هنگامی که اطرافیان شاه اسماعیل صفوی وی را از پیامد این تصمیم آگاه نمودند او با عزمی راسخ گفت که علی^(ع) مرا دلگرم نموده تا خطبه مذکور بخوانم و هرکس خواسته باشد که حرکت کند قزلباش او را به قتل رسانند^{۲۸}.

در ادامه هنگامی که یوسف اعلام استقلال بیجاپور از بهمنیان نمود با مخالفت شدید رقیبانش مواجه شد^{۲۹}، عهد کرد اگر بتواند بر مخالفینش چیره شود به جای نام خلفای چهارگانه، خطبه را به نام دوازده امام بخواند^{۳۰}. البته میرعالم می‌گوید یوسف پس از اینکه در بیجاپور مستقر شد خواب حضرت خضر را برای نزدیکان بیان کرد و گفت اگر وعده حضرت خضر صادق باشد نذر کرده‌ام که مروج مذهب تشیع باشم^{۳۱}.

حال اصل سخن اینجاست که برای جنگ و نبرد منشأیی مذهبی یافتن از سویی و از سویی دیگر به رسمیت شناساندن هویت‌شان با مذهبی دیگر است. در جملات پیشین ذکر شد که مذهب بهمنیان تسنن بود، پس شاید یوسف با اتخاذ مذهب تشیع به نحوی می‌خواست استقلال و مخالفت خود را با برخی خاندان‌های حکومتگر سنی مذهب در دکن اعلام کند و همین‌که استقلال ارضی بیجاپور را از بهمنیان به رسمیت بشناساند؛ گرچه نمی‌توان اندیشه‌ها شیعی، علاقه و ارادت یوسف عادلشاه را به اهل‌بیت پیامبر^(ص) نادیده گرفت اما علاوه بر حبّ یوسف نسبت به ائمه معصومین، آنچه مسلم به‌نظر می‌رسد اقتضای زمان و نیاز به کسب منافعی خاص است که فرمانروایان و شاهانی از جمله یوسف را مستلزم تغییر کیش و آئین نمود.

۲. وجود رجال شیعی: ارتباط دکن با ایران تنها در قالب روابط دیپلماتیک و سیاسی نبود، بلکه حضور نخبگان ایرانی تاجر و صوفی بود که هم باعث گسترش اندیشه‌های اسلام شدند و هم باعث اشاعه فرهنگ ایران شدند. اگرچه آمار و ارقام درستی از مهاجرت‌ها در دسترس نیست که بازگو شود به راستی چه تعداد از مهاجرین شیعه بودند، اما به طور تقریبی می‌توان گفت اکثریت جمعیت صوفیانی بودند که برای خاندان پیامبر به‌ویژه برای حضرت علی^(ع) مقام وارسته‌ای قائل بودند و همین افراد بودند که با خود اشتیاق به اهل بیت را به دکن بردند و باعث شدند که اهالی دکن تحت تأثیر اندیشه‌های شیعی از ایران قرار گیرد.^{۳۲}

افراد سرشناس دوره یوسف سه تن بودند که نسبت به سایرین دارای اهمیت بیشتری بودند، شیخ جلال‌الدین مشهور به شیخ چاندا که نسبش را به امام سجاد^(ع) می‌رساند و مذهب وی را تشیع می‌دانند. او از سادات و اولیایی بود که یوسف علاقه و محبت خاصی به وی داشت.^{۳۳} علاوه بر این او مشاور یوسف هم بود. به نظر می‌رسد که مقام وی دارای جایگاه برجسته‌ای بود و براحتی می‌توانست شخص شاه را تحت تأثیر افکارش قرار دهد. یوسف عادلشاه به خاطر ارادت و علاقه‌ای که به وی داشت بهنگام مرگش وصیت نمود که در کنار مقبره وی به خاک سپرد شود. اگرچه فرزندان شیخ چاندا عده‌ای میل به تسنن داشتند اما او خود شیعه‌ای ثابت قدم بود.^{۳۴}

فرد دیگر غیاث‌الدین کمال بود که شاعر، مورخ، فیلسوف، منجم و داروفروش هم بود. این شاعر شیعه مذهب بود و به نظر می‌رسد که از شاعران بانفوذ دوره یوسف بوده باشد.^{۳۵} اما متأسفانه در هیچ یک از زمینه‌های مذکور کتابی از وی برجای نمانده است.^{۳۶}

فرد دیگری که می‌بایست از وی سخن گفت سید احمد هروی است. خافی خان وی را صاحب علوم و فنون، خوش‌چهره و خوش‌صحبت می‌داند، او در زمان یوسف و اسماعیل دارای مقام صدارت بود. مقام صدارت در دستگاه اداری و سیاسی تشیع منصبی والا بود. در پی کسب این مقام والا بود که با نامه‌ای مبنی بر اشاعه و ترویج مذهب شیعه امامیه در قالب

سفیر به همراه هدایایی گرانها به خدمت شاه اسماعیل صفوی به ایران وارد شد. دادن چنین مقامی به وی شاید بخاطر توجه یوسف به سادات بود تا بدین گونه دین خود را به ائمه ادا کرده باشد.^{۳۷}

در میان مشاوران یوسف نام چند تن دیگر وجود دارد که شیعه مذهب بودند، آنان میرزا جهانگیر قمی، حیدریگ و نقیب خان بودند، یوسف در زمینه تغییر مذهب با میرزا جهانگیر و حیدریگ رایزنی کرد و نظر آنان مبنی بر تغییر مذهب بود. نقیب خان نیز از دیگر سادات بود که تغییر اذان و خطبه به روش شیعی توسط وی در اذان و خطبه گفته شد.^{۳۸}

۳. ارتباط با ایران: روابط اقتصادی و تجاری ایران با هند از زمان‌های بسیار دور وجود داشته است اما این ارتباط از قرن هفتم، با تأسیس حکومت‌های ایرانی تبار این منطقه بیشتر شد. باید افزود ایرانی تبار بودن و تظاهر سلاطین بهمنی به اسلام سبب شده بود که دانشمندان، سیاستمداران و سرداران ایرانی در دربار آنان جمع شوند. در واقع ایرانیان مانند قرون پیشین که در دستگاه اداری اعراب و ترک‌ها نقش مغز متفکر را بازی کردند، در اینجا نیز به همین شکل بود.

نکته قابل ذکر در اینجاست آفاقیان به ویژه ایرانیان بودند که در لباس صوفی، و تاجر با خود اندیشه تشیع را به هند بردند و همین مهاجرین بودند که با تقرب یافتن در جوار پادشاهان آن‌ها را در این زمینه ترغیب و تشویق نمودند و در دوره عادلشاهیان به نهایت شکوفایی رسیدند تا اینکه موفق به تشکیل دولتی شیعه در آن سرزمین شدند.

با نظر به گفته‌های پیشین چنین استنباط می‌شود که یوسف عادلشاه نیز به مانند سایر ایرانیان و مهاجران دیگر در ابتدا به دنبال اهداف شخصی و تأمین نیازهای اقتصادی و غیره بود، لیکن وقتی شرایط را مساعد برای بهره‌برداری دید به تمام معنا سود جست. اما درباره اتخاذ مذهب تشیع نیز شاید بتوان گفت که این تصمیم با توجه به مذهب شاهان ایران گرفته شد، اعلام تشیع دول عادلشاهیه به تبع اقدام دولت صفویه صورت گرفت.^{۴۰}

هنگامی که دولت صفویه در بررسی عمیقی مورد پژوهش قرار می‌گیرد ممکن است به این نتیجه برسیم که آنچه دولت صفویه را وادار به سبک و سیاقی نو هدایت نمود، ابراز وجود با قدرتی نو و ایدئولوژی نو در برابر قدرت بزرگی چون عثمانی بود. اگرچه اندیشه‌های صوفی و شیعی از سال‌ها پیش از شاه اسماعیل در ایران ریشه دوانده بود اما تنها در قالب یک دولت قدرتمند شیعی بود که می‌توانست در برابر عثمانی ایستادگی کند.

هالیستر وجود عناصر و زمینه‌های مشترک میان ایران و دکن را باعث ارتباط و اتصال بیشتر می‌داند که باعث کنش و واکنش بیشتر در یکدیگر شدند.^{۴۱} با تشکیل مذهب تشیع در دکن نوعی تفاهم عمیق میان دولت ایران و هریک از دولت‌های شیعی بوجود آمد.^{۴۲} در واقع

اتخاذ مذهب تشیع در سه دولت دکن یعنی عادلشاهیان، قطب‌شاهیان و نظام‌شاهیان هم در جهت همین تفاهم عمیق بود.

شایسته است به این نکته ظریف اشاره نمود که ارتباط دکن با ایران از دوره بهمنیان به طور محکم بنیان یافته بود و در دوره جانشینانشان، عادلشاهیان و قطب‌شاهیان با پیوند مذهبی مستحکم‌تر گردید. در واقع یکی از عوامل گسترش تشیع در هند را باید وجود حکومت‌های شیعی که در قرن دهم ظهور کردند، دانست. در دوره این دولت‌های شیعی، علمای شیعه در سایه حمایت حاکمان شیعی هم به انتشار مذهب شیعی و هم به مملکت‌داری مشغول شدند.^{۴۳}

صرف نظر از این تفاهم مذهبی، از لحاظ سیاسی هم دولت‌های شیعی دکن برای حفظ اقتدار خود از حملات مغولان دست یاری به سوی شاه ایران و ایرانیان دراز می‌نمودند. این حکومت‌ها برای کسب حمایت و پشتیبانی سیاسی دولت صفویه علیه باریان (۹۳۲ - ۱۲۵۴)، به استحکام روابط دیپلماتیک خود با دربار ایران پرداختند.^{۴۴} در واقع شاید نام شاهان ایران در خطبه به خاطر پاسداشت حمایت ایرانیان از آنان بود و بدین صورت دکنیان درصدد جبران الطاف ایرانیان برمی‌آمدند و ایرانیان چون مغولان را دشمن مشترک خود با دکنیان می‌دانستند هر از گاهی که منافعشان در قندهار به خطر می‌افتاد حمایتشان می‌نمودند. شروانی نیز بر همین باور است که اشاعه و ترویج تعالیم شیعه در دکن از دوره بهمنیان به خاطر نفوذ ایرانیان و تأثیرشان در همه ابعاد زندگی مردم چه در دربار و چه در میان عوام بود^{۴۵} و البته این گفته درباره جانشینان بهمنیان که الگوی آنان را ادامه دادند نیز صادق است.

در صفحات پیشین اشاره شد که شروانی با توجه به گفته شیرازی برای یوسف منشایی ایرانی قائل بود^{۴۶} و شاید آنجا که خواجه نظام‌الدین هروی در *طبقات اکبری* از یوسف به نام عادلخان سوائی یاد می‌کند منظور همان ساوه‌ای باشد^{۴۷}. با پذیرش این نظریه می‌توان گفت یوسف خود فردی ایرانی بود که در سایه حمایت محمود گاوآن، وزیر شیعه مذهب و شایسته ایرانیان در دکن، رشد و ترقی نمود و وقتی خود به قدرت رسید زمینه را برای آمدن افراد سرشناس دیگر هم فراهم نمود.

اولین ارتباط بین عادلشاهیان و ایران در زمان یوسف و همزمان با شاه اسماعیل صفوی (۹۰۷ - ۹۳۰) رخ داد و آن هنگامی بود که یوسف درصدد اعلام تشیع در بیجاپور بود اما بخاطر ترس از بروز اختلاف در حالت تردید قرار داشت، تا اینکه یوسف خبر شیعه شدن شاه اسماعیل صفوی در ایران را شنید و وی را به مانند یک حامی برای تصمیم خود دید، در نتیجه پس از گذشت مدت کوتاهی از استقرار مذهب تشیع در ایران، یوسف هم با برگزاری اذان به روش اهل تشیع و نام ائمه معصومین در خطبه نماز جمعه، اتخاذ مذهب تشیع را به طور رسمی اعلام کرد^{۴۸}. و این تنها منحصر به این دوره نبود و در دوره‌های بعد هم ادامه پیدا کرد. یوسف

نیز مانند فیروزشاه و احمدشاه بهمنی نامه و دعوت نامه‌هایی به نخبگان ایران و جزیره العرب نوشت و از جوانان اهل قلم و اهل شمشیر دعوت نمود تا به بیجاپور بروند.^{۴۹}

اما ارتباط با ایران در زمان دیگری مستحکم‌تر می‌شود؛ هنگامی که یوسف عرصه را بر خویش تنگ دید و با تشتت اندیشه‌های مختلفی روبرو شد، دستور به بازگرداندن خطبه به شیوه اهل تسنن داد، پس از آن یوسف، سیداحمد هروی را با هدایای گرانبهای هندی به ایران نزد شاه اسماعیل صفوی فرستاد. باید افزود همراه این سفیر نامه‌ای مشتمل بر تبریک و تهنیت بر خواندن خطبه به شیوه شیعه بود.^{۵۰} شاید این نامه فقط تبریک و شادباش نبود بلکه به نوعی یاری طلبیدن و درخواست حمایت از شاه ایران بود.

یوسف عادلشاه بانی دولت عادلشاهیان بود، وی در ابتدا از فرماندهان تحت امر محمود گاو، وزیر دولت بهمنیان، بود که پس از گردآوری سپاه و نیرویی مجهز و با مشاهده نشانه‌های زوال دولت بهمنیان توانست بیجاپور را از حوزه اختیار بهمنیان خارج کند و استقلال خود را بر حاکمیت آن به رسمیت بشناساند.

یوسف عادلشاه پس از استقرار قدرتش در بیجاپور در اندیشه تغییر مذهب افتاد. در پیش آمد این اندیشه عوامل چندی دخیل بودند، اندیشه و نفوذ مشاوران شیعه مذهبی که از پیشنهاد یوسف استقبال کردند. اقدام شاه اسماعیل صفوی در گرویدن به مذهب تشیع، عامل دیگری بود که هم باعث رواج هرچه بیشتر تشیع در دکن و هم موجب هم‌گام شدن با دولت‌های دکن گردید. آنچه بیش از دیگر عوامل رونق تشیع را در بیجاپور امکان بخشید، خود یوسف عادلشاه بود که با لقب شاه و مجری مذهب تشیع در هرم دولت قرار گرفت.

یوسف که از پیش با اندیشه‌های شیعی آشنا شده بود با قرار گرفتن در رأس کار تصمیم به شکوفایی این اندیشه‌ها گرفت، ازسویی دیگر شاید برای به رسمیت شناساندن حوزه اختیارش، مطرح کردن آئینی نو بسی کارآمدتر بود تا بدین وسیله بتواند حاکمیت خود را هم با نیروهایی ماورایی و هم متفاوت به اثبات برساند.

پی‌نوشت‌ها

۱. فروزی استرآبادی، میر هاشم بیگ، فتوحات عادلشاهی، ص ۲۷.

۲. هندوشاه محمدبن قاسم فرشته، ج ۲، ص ۲ و میرعالم، حقیقه‌العالم، ص ۴۳.

3. Rizvi, A Socio Intellectual History of the Isna Ashari Shi'a in India, V 1, p 249. Alavi, R.A, Studies in the History of medieval Deccan, p 4 & Nurul Hassan, Sufis, Sultans, and feudal order p 60 – 61.

۴. فرشته، ج ۲، ص ۱۱۶.

۵. معصومی، فرهنگ و تمدن ایرانی - اسلامی دکن، ص ۱۴۶.

۶. فرهنگ ارشاد، مهاجرت تاریخی ایرانیان به هند، صص ۲۴۳-۲۱۰.
۷. فرشته، ج ۱، صص ۲۷۷، ۲۸۵ و ۳۲۸.
8. Khalidi, Omar «The Shi'it of the Deccan », p 5.
9. Hollister, P 106 – 107.
۱۰. محسن معصومی، فرهنگ و تمدن ایرانی - اسلامی دکن، ص ۱۷۲.
11. Alavi , Studies in the history of medieval Deccan p 6
12. Rizvi , A Socio Intellectual History of the Isna Ashari Shi'a in India, V1, p 249
13. Sherwani, Haroon Khan, The Bahmani in the medieveal Deccan, pp 146 – 147
14. Sidiqi ., Muhammad Suleman , The Bahmani Sufis , Delhi, 1989 .p 143
۱۵. معصومی، نخستین نشانه‌های ظهور تشیع در دکن، ص ۱۵۰.
۱۶. سید علی طباطبای، برهان مآثر، صص ۱۱۴ - ۱۱۹.
۱۷. همان، ص ۱۵۳.
۱۸. Hollister, p 110.
۱۹. احمد نظام‌الملک بحری بانی دولت نظام شاهیان در احمدنگر، یکی از ایالات دکن.
۲۰. ابن طیفور بسطامی، حقائق السلاطین، ص ۸۵.
۲۱. فرشته، ج ۲، ص ۴؛ خواجه نظام‌الدین هروی، صص ۷۸-۷۷.
۲۲. فرشته، ج ۲، ص ۱۱، خافی خان، ج ۳، ص ۲۷۹، عبدالحی الحسنی، ج ۴، ص ۳۵۴ و نیز:
- Schotten Merkling, Elizabet , Indian Islamic Architecture the Deccan , p 8.
23. Sewell ,P 114.
24. Sewell ,P 113- 114 & Gazitter , p 424.
25. Sherwani , H.Kh , History of medieval Deccan , 1295/1724 , V 2 , p 580
۲۶. باسورث، ادموند کلیفورد، سلسله‌های اسلامی جدید، ترجمه دکتر فریدون بدره‌ای، انتشارات باز، چاپ اول ۱۳۸۱، ص ۶۱۳.
۲۷. فرشته، ج ۲، ص ۲؛ میرعالم، حدیقه‌العالم، ص ۴۳ و نیز فروزی استرآبادی، میر هاشم بیگ، فتوحات عادلشاهی، ص ۸.
۲۸. خواندمیر، ایران در روزگار شاه اسماعیل و شاه طهماسب، ص ۱۲۶، روملو، احسن التواریخ، ص ۶۶۸ و نیز سیوری راجر، ایران عصر صفوی، ص ۲۷.
۲۹. خافی خان، منتخب‌اللباب، ج ۳، ص ۱۱۶.
۳۰. فرشته، ج ۲، ص ۵.
۳۱. میرعالم، ص ۴۳.

32. Khalidi , Muslims in the Deccan (A History Survy)P 104 & Khalidi , The Shi'ites of the Deccan , p 5
۳۳. صوفی ملکاپوری، محبوب ذو المنن فی تذکره اولیای دکن، حیدرآباد دکن، مطبع رحمانی، ۱۳۱۳ / ۱۳۳۲ هـ. ق، ص ۲۵۲-۲۵۳.
۳۴. فرشته، ج ۲، ص ۱۳ و ۱۴.
۳۵. فرشته، ج ۲، ص ۱۲ و بساتین السلاطین، ص ۲۲-۲۱ و نیز :
- Sherwani, H.Kh. The history in the medievel Deccan ,V2, p 282.
36. Rizvi , Socio Intellectual History of the Isna Ashari Shi'a in India, p 264 & Serwani , V1, p 8.
۳۷. خافی خان، ج ۳، ص ۲۸۰.
38. Rizvi , p 264
۳۹. فرشته، ج ۲، ص ۱۱.
40. Khalidi , The Shi'it of the Deccan , p 9
41. Hollister , p111
۴۲. مجتبی کرمی، ص ۱۹.
۴۳. نجاتی حسینی، راضیه، گسترش اسلام و تشیع، ص ۱۳.
۴۴. نجاتی حسینی، ص ۱۳.
45. Sherwani , V 1 , pp 172 - 4 , &202
46. Ibid , V2 , p 580
۴۷. هروی، خواجه نظام الدین، طبقات اکبری، صص ۷۷-۷۸.
۴۸. میرعالم، ص ۴۴.
۴۹. فرشته، ج ۲، ص ۱۳.
۵۰. میرعالم، ص ۴۸.

فهرست منابع

- الاسلام، ریاض، تاریخ روابط ایران و هند (دوره صفویه و افشاریه)، ترجمه محمد باقر آرام و عباسقلی غفاری فرد، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۷۳.
- ارشاد، فرهنگ، مهاجرت تاریخی مسلمین به هند هند قرن هشتم تا هیجدهم، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۵.
- باسورث، کلیفورد ادموند، سلسله‌های اسلامی، ترجمه دکتر فریدون بدره‌ای، مرکز بازشناسی اسلام و ایران، ۱۳۸۱.

- بسطامی، علی بن طیفور، *حدائق السلاطین*، تصحیح و تحشیه انتقادی توسط شرف‌النسا بیگم، حیدرآباد دکن، بی تا.
- خالدی، عمر، *نگاهی به فرهنگ شیعیان دکن*، ترجمه محمد مهدی توسلی، مجله گزارش گفتگو، شماره ۱۳، مهر و آبان ۱۳۸۳.
- خواندمیر، *ایران در روزگار شاه اسماعیل و شاه طهماسب*، به کوشش غلامرضا طباطبایی، انتشارات موقوفات دکتر افشار یزدی، چاپ اول ۱۳۷۰.
- روملو، *احسن التواریخ*، به تصحیح عبدالحسین نوایی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۹.
- زبیری، میرزا ابراهیم، *بساتین السلاطین (تاریخ بیجاپور) از ابتدای عادلشاهیه تا انقراض موصوف*، حیدرآباد دکن، مطبع سیدی، بی تا.
- سیوری، راجر، *ایران عصر صفوی*، ترجمه کامبیز عزیزی، تهران، نشر مرکز، ۱۳۷۴.
- صوفی ملکاپوری، محمد عبدالجبارخان، *محبوب ذو المنن فی تذکره اولیای دکن*، حیدرآباد دکن، مطبع رحمانی، ۱۳۱۳ / ۱۳۳۲ ه. ق.
- طباطبا، سید علی عزیزالله، *برهان مآثر*، جامعه دهلی، ۱۳۵۵ / ۱۹۳۶ م.
- فزونی استرآبادی، میر هاشم بیگ، *فتوحات عادلشاهی*، نسخه خطی شماره ۵۲۸۹، کتابخانه مرکزی.
- کرمی، مجتبی، *نگاهی به تاریخ حیدرآباد دکن*، انتشارات وزارت امور خارجه، ۱۳۷۳.
- معصومی، محسن، *فرهنگ و تمدن ایرانی - اسلامی دکن در دوره بهمنیان (۷۴۸ - ۹۳۴)*، تهران، ۱۳۸۳.
- _____، *نخستین نشانه‌های تشیع در دکن*، دانشگاه الزهراء، شماره ۲.
- محمدهاشم خان مخاطب به خافی خان نظام‌الملکی، *منتبالباب در احوال سلاطین دکن*، به تصحیح مولوی کبیرالدین احمد و مولوی غلام قادرخان، بنگاله ۱۸۶۹ م.
- میر ابوالقاسم رضی‌الدین ابن نورالدین مخاطب به میرعالم، *حدیقه العالم*، به اهتمام سید عبداللطیف شیرازی، حیدرآباد دکن، مطبع سیدی، ۱۳۰۹ ه. ق.
- نجاتی حسینی، راضیه، *گسترش اسلام و تشیع*، مجموعه مقالات چهارمین کنگره بین‌المللی جغرافیدانان جهان اسلام، فروردین ۸۹.
- هروی، خواجه نظام‌الدین احمد، *طبقات اکبری*، به تصحیح و تنقیح بی - دی - ام - ای - آئی - سی - اس ۱۹۲۷ - ۱۹۳۱ / ۱۳۰۶ - ۱۳۱۰ ه. ق.
- هندوشاه استرآبادی، محمد بن قاسم، *گلشن ابراهیمی (تاریخ فرشته)*، چاپ سنگی، بی جا، بی تا.
- Alavi Rafi, Ahmad, Studies in the history of medieval deccan, 1977.
- Hollister, Jhon. N, The Shi'a of India, Secend Edition 1979.
- Khalidi, Omar, Muslims in the Deccan (A History Survy), New Delhi, first edition 2006.
- Momen, Majan, An Introductin to shia' Islam, Yale university Press, New Haven & London.

- Rizvi , S.A.A , A Socio Intellectual History of the Isna Ashari Shi'a in India, 2V , Canbrrro , 1986.
- Rizvi ,S.A.A , A history of sufism in India , Delhi, 1978, 1983.
- Schotten Merkling , Elizabet , Indian Islamic Architecture the Deccan, 1981.
- Sherwani, Haroon Khan, The history in the medievel Deccan , Editor P.M Joshi, 1974.
- Swell ,R. , A forgotten Empire Vijangar, London, 1900.